

ویتگنشتاین متأخر، کریپکی و «استدلال تبعیت از قاعده» (فلسفه ویتگنشتاین متأخر «۵»)

منبع: سایت رادیو زمانه، روز جمعه، مورخ: ۹۵/۴/۲۵

در مقالات « کاوشهای فلسفی و تلقی آگوستینی از معنا»، « ویتگنشتاین متأخر، «بازی» و «بازی-زبانی»»، « کاوشهای فلسفی و مفهوم « شباهت خانوادگی» » و « کاوشهای فلسفی و «استدلال تبعیت از قاعده» »، نقد تلقی ذات گرایانه به روایت ویتگنشتاین متأخر تبیین شد. علاوه بر این، تلقی لاک و دیگر امپریسیست های کلاسیک از « تصویر ذهنی» و حدود و ثغور معناداری، همچنین مفاهیم « بازی-زبانی»، «بازی»، «شباهت خانوادگی» و «استدلال تبعیت از قاعده» در کاوش های فلسفی به بحث گذاشته شد. در این جستار، قرائت کریپکی از « استدلال تبعیت از قاعده» و نقد آن صورتبندی و تبیین می گردد.

از منظر کریپکی، فقرات ۱۹۸ تا ۲۰۲ بر این امر دلالت می کند که طریقه مشخص و تفسیر از پیش معینی برای چگونگی تبعیت از یک قاعده وجود ندارد و می توان به طرق گوناگون از یک قاعده پیروی کرد. بنابراین قرائت کریپکی هیچ قاعده از پیش مشخصی برای تبعیت از قواعد وجود ندارد. وی در نام گذاری و ضرورت^۱ می نویسد:

«هیچ واژه ای نمی تواند هیچ معنایی داشته باشد. هر بار که واژه ای را به کار می بریم تیری در تاریکی پرتاب می کنیم، مقصود کنونی ما [از به کار بستن آن واژه] می تواند به گونه ای تفسیر شود که با هر آنچه خود می خواهیم، مطابقت داشته باشد. بنابراین [در به کار بردن یک واژه]، نه مطابقتی [با کاربردهای قبلی آن] در کار است و نه مغایرتی»^۲.

عنایت داشته باشیم که ماهیت فهم یک قاعده ریاضی و چگونگی تبعیت از آن تفاوتی با فهم معانی علائم انگشتان یک کاربر زبان ندارد. بر همین سیاق، جنس آن از فهم قواعدی که متضمن تبیین معانی واژگان اند، متفاوت نیست. علامت «+» را در نظر بگیرید. میدانیم که علی الاصول دو عددی که در دو سوی این علامت قرار می گیرند، باید با یکدیگر جمع شوند. علامتی چون «+»، علامت مرده است، یعنی از پیش خود واجد معنایی نیست؛ بسته به این که این علامت ذیل چه قاعده ای و به چه نحوی تفسیر شود، معنادار می گردد. این علامت تا به حال به معنای جمع کردن بوده است. اما بر اساس « استدلال تبعیت از قاعده» هیچ دلیلی وجود ندارد که اکنون نیز، علامت «+» بر جمع کردن دلالت داشته باشد. به عنوان مثال، اگر داشته باشیم $۷۶ + ۵۶$ و

۱. Naming and Necessity

۲. سا نول کریپکی، نام گذاری و ضرورت، ترجمه کاوه لاجوردی، هرمس: تهران، ۱۳۸۱

کسی در مقام پاسخ بنویسد ۵۰، آن‌گاه می‌توان فرض کرد آن شخص فکر کرده حاصل هر دو عدد بالای ۵۰ که در دو سوی «+» قرار می‌گیرند، برابر با ۵۰ خواهد بود. آنچه مهم است نحوه دلالت علامت «+» بر معنای خود است.

به باور کریپکی، مدل «استدلال تبعیت از قاعده» در کاوش‌های فلسفی این است که هر آنچه من درباره علامت «+» می‌دانم، معطوف به نحوه دلالت آن بر معنای خود در گذشته است؛ در عین حال هیچ هنجارمندی و ضابطه‌مندی‌ای درباره کاربرد آن در آینده وجود ندارد. به عبارت دیگر، هر آنچه درباره کاربرد این علامت می‌دانیم مربوط به گذشته آن است و هیچ قید و بند هنجاری‌ای در دست نیست که کاربرد آن در آینده را محدود و معین کند. مطابق با تلقی کریپکی، معنا محصول جان‌دار کردن^۱ و تفسیر یک نشانه مرده است؛ تفسیری که حد یقینی بر آن مترتب نیست. وی با استناد به فقرات مختلف کاوش‌های فلسفی قرائت خود از مبحث «استدلال تبعیت از قاعده» را صورتبندی می‌کند. به روایت کریپکی، استدلال ویتگنشتاین متضمن دو بخش است:

۱. استدلال شکاکانه^۲

۲. راه حل شکاکانه^۳

استدلال شکاکانه، استدلال بر ضد معناست؛ مطابق با این استدلال، چیزی تحت عنوان معنا وجود ندارد. استدلال شکاکانه متضمن تلقی دو جزئی یا دو بخشی از معناداری^۴ است. بنابر این تلقی معنا عبارت است از نشانه به اضافه تفسیر. کریپکی استدلال تبعیت از قاعده را به گونه‌ای قرائت می‌کند که متضمن استدلال علیه وجود معناست. به عبارت دیگر، ما در به کار بستن واژه در سیاقهای مختلف «شروط صدق» نداریم؛ یعنی نمی‌دانیم چه هنگام می‌توانیم به کار بستن درست یک واژه را از به کار بستن نادرست آن تفکیک کنیم. مرحله دوم متضمن بدست دادن راه حل شکاکانه است. اگر چیزی تحت عنوان معنا نداریم، آن‌گاه تخاطب و مفاهمه چگونه صورت می‌گیرد؟ زیرا با توجه به استدلال شکاکانه، نمی‌توانیم کاربرد صحیح یک واژه را از کاربرد ناصحیح آن تفکیک کنیم؛ یعنی شروط صدق نداریم. کریپکی معتقد است، از منظر ویتگنشتاین، اگر چه در این میان شروط صدق نداریم، اما به جای آن «شروط اظهارپذیری»^۵ داریم. در واقع، چیزی در ذهن که معنای یک واژه را معین کند وجود ندارد؛ در عین حال می‌توان از طریق توجه به دیگر کاربران زبان و نحوه کاربرد واژگان توسط ایشان، معانی واژگان را دریافت. به عبارت دیگر، استعدادهای کاربر زبان از طریق دیگر کاربران زبان بالفعل می‌شود تا او نیز بتواند، نظیر دیگران، معانی واژگان را دریابد و به ممد آنها عبارت پردازی کند. در واقع، کاربران زبان، شروط اظهارپذیری را با بودن در یک جامعه زبانی و اشتغال به عمل ورزیدن درمی‌یابند؛ ایشان در تعامل با دیگر اعضای یک جامعه زبانی، معانی واژگان در سیاقهای گوناگون را احراز می‌کنند:

۱ . animate

۲ . skeptical argument

۳ . skeptical solution

۴ . bipartite account of meaning

۵ . assertibility conditions

فقرة ۱۹۸: «اما قاعده چگونه می‌تواند آنچه را در این نقطه از بازی باید انجام دهم نشان دهد؟ بنا به تفسیری، هر آنچه انجام دهم مطابق قاعده است.» - آنچه باید بگوییم این نیست، بلکه: هر تفسیری همراه با آنچه تفسیر می‌شود هنوز در هوا معلق است و هیچ پشتیبانی از آن نمی‌تواند بکند. تفسیرها به تنهایی معنا را تعیین نمی‌کنند.

نقد قرائت کریپکی از ویتگنشتاین

قرائت کریپکی از ویتگنشتاین در ادبیات توسط ویتگنشتاین پژوهان متعددی نقد شده است. براساس این نقد، استنتاج کریپکی به لحاظ صوری، استنتاج منتجی است. یعنی اگر مقدمه اول و دوم پذیرفته شود، آنگاه باید نتیجه آن را نیز پذیرفت. به تعبیر دیگر، عبور وی از مقدمات به نتیجه موجه است. اما ناقدان، مقدمه اول استدلال کریپکی را کاذب می‌دانند. لازمه این سخن این است که این استدلال هرچند معتبر^۱ است، اما استوار و معرفت بخش نیست.^۲

براساس تلقی کریپکی از ویتگنشتاین، معنا دو مؤلفه دارد: نشانه مرده و تفسیر؛ اما براساس رأی ویتگنشتاین پژوهان ناقد کریپکی، معناداری عبارت است از «نشانه در کاربرد»^۳. به عبارت دیگر، یک علامت مرده در یک جامعه زبانی آن قدر به کار بسته می‌شود تا جاندار^۴ گردد. از منظر منتقدانی نظیر لانتلی، ویتگنشتاین بر آن است تا با وام کردن مفهوم «ورزیدن»، از هنجاری سخن گوید که بر اثر تعامل کاربر زبان با «علامت مرده» در سیاقهای گوناگون سر بر می‌آورد.^۵ برخلاف «تلقی دو جزئی از معنا»، این قرائت از ویتگنشتاین، متضمن «تلقی یک جزئی از معنا» است. در این روایت از معناداری، قاعده‌ای وجود ندارد که علامت مرده ذیل آن معنادار شود، بلکه کاربست علامت مرده در سیاق‌های گوناگون، فی‌نفسه، قوام بخش هنجارمندی و معناداری است.

۱. valid

۲. اعتبار یعنی از مقدمات صادق یا کاذب به یک نتیجه صادق یا کاذب برسیم. در اعتبار مهم این است که عبور از مقدمات به نتیجه به لحاظ صوری درست باشد. به طور مثال، اگر بگوییم: سقراط انسان است.

انسان فانی است.

در نتیجه سقراط فانی است.

این عبور از مقدمات به نتیجه موجه است؛ برای همین این استدلال معتبر است. اما soundness یعنی علاوه بر این که عبور از مقدمات به نتیجه باید موجه باشد، خود مقدمات نیز باید صادق باشند. مثال:

مقدمه اول: حسین در شیراز زندگی می‌کند.

مقدمه دوم: شیراز پایتخت ایران است.

نتیجه: حسین در پایتخت ایران زندگی می‌کند.

این استدلال به لحاظ صوری درست است، حد وسط در آن رعایت شده؛ اما استوار (sound) نیست، چون مقدمه دوم صادق نیست. پس اگر استدلالی بخواهد موجه باشد باید هم معتبر باشد و هم استوار.

۳. sing in use

۴. animate

۵. برای بسط این مطلب، نگاه کنید به:

Michael Luntley (2003) *Wittgenstein: Meaning and Judgment* (Blackwell: Oxford), chapters 1&4.

۶. unitarian account of meaning

از منظر منقدان کریپکی، مسئله اصلی، مقدمه اول استدلال است: دو جزئی بودن معنا. به نزد ایشان، موضع مختار ویتگنشتاین، نه تلقی دو جزئی از معنا، بلکه قرائت یک جزئی و وحدت گرایانه از معناست. مطابق با تلقی وحدت گرایانه از معناداری، هنجارمندی و ملاک صحت و سقم کاربست واژگان در سیاق های مختلف، از پیش تعیین شده نیست؛ بلکه به میزانی که کاربران زبان به عمل ورزیدن اشتغال دارند، معانی واژگان بروز و ظهور پیدا می کند. در این تلقی، مفهوم «ورزیدن» در آثار ویتگنشتاین متأخر را باید در معنای هنجاری فهمید نه در معنای توصیفی.^۱ فقرات ذیل از کاوشهای فلسفی را در نظر بگیرید:

فقره ۲۰۱: این واقعیت نشان می دهد که برای فراچنگ آوردن و درک یک قاعده راهی هست که تفسیر نیست، بلکه در آنچه ما در موارد بالفعل «تبعیت از قانون» یا «رعایت نکردن آن» می نامیم نمایش داده می شود.

فقره ۲۱۱: چگونه او می تواند بداند چگونه باید الگویی را خودش ادامه دهد - هرچه آموزش به وی بدهید؟ خوب، من چگونه می دانم؟ - اگر این بدین معنی باشد که «آیا دلیلی دارم؟» پاسخ این است: دلایلم به زودی ته می کشد و آن گاه بدون دلایل عمل خواهم کرد.

فقره ۵۰۶: آدم حواس پرتی که با دستور «به راست راست!» به چپ می پیچد و سپس در حالی که سرش را می خاراند می گوید «آه! به راست» و به راست می پیچد - چه چیز متوجهش کرده؟ یک تفسیر؟

ویتگنشتاین متعقد است فهم یک قاعده متضمن تفسیر آن نیست؛ به همین سبب کسی می تواند، به رغم ته کشیدن و در دست نداشتن دلائلی که از جنس تفسیر قاعده است، به نحو موجهی از قاعده ای تبعیت کند. در مثال آدم حواس پرت و فرمان به راست راست، سرباز حواس پرت بدون رجوع به یک تفسیر، متوجه اشتباهش می شود و به راست می پیچد. در واقع، فهمیدن چگونگی تبعیت درست از یک قاعده متوقف بر تفسیر نیست، بلکه یک رابطه غیر استنتاجی و مبتنی بر تحول گشتالتی^۲ است. نمی توان چگونگی تبعیت از یک قاعده را ضابطه مند (بدین معنا که آن را ذیل یک قاعده ببرید) کرد؛ هر چند می توان از آن سخن گفت، اما نمی توان آن را صورتبندی و مدون کرد. بلکه، «در یک آن»^۳، به نحو بی واسطه و بدون مدد گرفتن از تفسیر و صورتبندی نظری می توان نحوه تبعیت موجه از یک قاعده را فهمید و از پی آن روان شد. در واقع، مهم این است که شیوه ای برای پیروی از قاعده وجود دارد، اما این روش از طریق تفسیر به دست نمی آید و در یک آن خود را نشان می دهد. به عبارت

۱. برای بسط بیشتر این مطلب از منظر نگارنده، رجوع کنید به: «فرگه، ویتگنشتاین و استدلال زبان خصوصی»، سکوت و معنا، تهران، صراط، ۱۳۹۳، چاپ سوم.

۲. تحول گشتالتی بدین معناست که شیئی را که تاکنون به شکل طبیعی می دیدید بر اثر یک اتفاق طور دیگری ببینید؛ این تحول قابل صورتبندی نظری نیست. نقاشی مشهور ادراک - خرگوش را در نظر آورید که هم اقتضای خرگوش وارگی دارد، هم اقتضای اردک وارگی؛ در ابتدا تحت عنوان خرگوش دیده و تجربه می شود، اما با درنگ و تأمل بیشتر، می توان آنرا تحت عنوان اردک نیز تجربه کرد. تحول گشتالتی به همین معناست؛ چیزی که تاکنون به نحوی تجربه شده، در یک آن، به نحو بی واسطه و مستقیم و بدون مدد گرفتن از یک قاعده به نحو دیگری فهمیده می شود.

دیگر، نحوه تبعیت از قواعد امری است که علی‌الصول به زبان نمی‌آید، نه بدین معنا که رازآلود است و ناگفتنی^۱، بلکه بدین معنا که امری است که باید در عمل دیده شود. کاربر زبان با اشتغال به عمل ورزیدن در سیاق‌های مختلف، در یک آن، چگونگی تبعیت موجه از یک قاعده را در می‌یابد.

در عین حال، این نکته را نیز باید در نظر داشت: مادامیکه کاربر زبان، حداقلی از بلوغ ذهنی و زبانی را در به کار بستن واژگان در سیاق‌های مختلف احراز نکرده، نمی‌تواند وارد تعامل با دیگر کاربران زبان شود، لازمه این سخن این است که فهم و نحوه تبعیت او از فلان و بهمان قاعده نیز ارزش معرفتی ندارد. برای مثال، مردی را در نظر بگیرید که روی زمین افتاده و سرش در حال خون آمدن است؛ می‌توان چنین انگاشت که او تصادف کرده یا جسم سختی به سر وی اصابت کرده است؛ از اینرو وقتی بر روی زمین می‌غلطد و از این سو به آن سو می‌شود و دست خود را تکان می‌دهد؛ درک و تلقی ما این است که تقاضای کمک می‌کند. در عین حال یک کودک چهار ساله ممکن است به وی بگوید: «تو در خیابان دست مادرت را رها کردی و به همین دلیل اینجوری شدی!» و متوجه جدی بودن مسئله و در خطر بودن جان فرد مصدوم نشود. در واقع، تکان دادن دست فرد مصدوم در این سیاق، به دو نحو تفسیر و فهم می‌شود؛ یکی تفسیر متعارف که مطابق با آن، تکان دادن دست دلالت بر نیاز فرد به کمک می‌کند و دیگری تفسیر کودک چهار ساله؛ فهم و تلقی کودک چهار ساله به سبب بلوغ ذهنی و زبانی نامکفی اش، نباید لحاظ شود و به حساب آید.

^۱ ineffable